

## سراپا کج



کج رَوش ها میروند هر دم سر بازار کج  
میگذارند از غرور آن گله و دستار کج

کج نشینند کج خورند و کج گذارند پای خویش  
کج شنو باشند و کج بینند و بر گفتار کج

کج دهانی ها چنان کج میکند تیر وفاق  
دیده کج، اظهار کج اخبار و هم طومار کج

ما که حق گوئیم و خار چشم کج بین می‌شویم  
سوی ما از حقد و کینه میکند دیدار کج

زینتِ دستان شده تسبیح و هستند در شمار  
دل به چیزی دیگر و افتاده استغفار کج

صادقان را خار چشم بد سگالان آفرید  
ای دریغاروزی کز گلشن برآید خار کج

با تظاهر باده نوشی خود ستایی در نماز  
باده کج سجاده کج اندیشه و پندار کج

بار کج را گفته بودند کی به منزل میرسد  
چون گذارند بار ها را بر سر حمار کج

چند "فضلی" کج شماری می نیاید در شمار  
هر گجا بینی کجا کج خارج از آمار کج